

نقدنگاشت ترجمه های قرآنی (۴)

نقد و بررسی دو ترجمه قرآن برگزیده کتاب سال ۱۳۹۰
حسین استادولی و سید علی موسوی گرمارودی

۲۳۱-۲۵۰



چکیده: نویسنده در نوشتار پیش رو، در تلاش است دو ترجمه از قرآن را (ترجمه سید علی گرمارودی و حسین استادولی) که حائز رتبه اول کتاب سال ۱۳۹۰ شده اند؛ ضمن مقایسه، در بوته نقد و بررسی قرار دهد. وی در راستای این هدف، با بیان آیات سوره حمد و ۱۳ آیه از سوره بقره، هر دو ترجمه را مطابق با چاپ سوم ترجمه استادولی و چاپ دوم ترجمه گرمارودی، بیان کرده و سپس، دیدگاه خود را مطرح می سازد.

کلیدواژه ها: ترجمه قرآن، قرآن، کتاب سال ۱۳۹۰، سید علی گرمارودی، حسین استادولی، نقد ترجمه.

Review of Quranic translations (4)
Review of Two Selected Quranic Translations
of the Book Festival of 1390
Muhammad Reza Safavi

Abstract: In the following article, the author is trying to review two translations of the Quran (translated by Seyyed Ali Garmarudi and Hossein Ostadvli) which won the first prize of the book festival of 2011. In line with this goal, by stating the verses of Surah Al-Hamad and 13 verses of Surah Al-Baqarah, he compares both translations based on the third edition of the translation of Ostadvli and the second edition of the translation of Garmarudi, and then presents his point of view.

Keyword: Translation of Quran, Quran, book festival of 1390, Seyed Ali Garmarudi, Hossein Ostadvli, translation criticism.

مقالات نقدية للترجمات القرآنية (٤)

نقد وتدقيق الترجمتين الفائزتين بجائزة كتاب العام ١٣٩٠

السيد محمد رضا الصفوي

الخلاصة: يحاول الكاتب في المقال الحالي مقارنة ترجمتين من القرآن - ترجمة السيد علي الكرمارودي وحسين أستاذ ولي - الفائزتان بالمرتبة الأولى لجائزة كتاب العام ١٣٩٠ في الجمهورية الإسلامية في إيران، ومن ثم وضعهما في بوتقة النقد والتدقيق.

وفي سياق هدفه هذا يذكر آيات سورة الحمد و١٣ آية من سورة البقرة كما وردت في هاتين الترجمتين طبقاً للطبعة الثالثة من ترجمة أستاذ ولي والطبعة الثانية من ترجمة الكرمارودي، ثم يبين رأيه في الموردين.

المفردات الأساسية: ترجمة القرآن، القرآن، كتاب العام ١٣٩٠، السيد علي الكرمارودي، حسين أستاذ ولي، نقد الترجمة.

بی‌گمان ترجمه قرآن کریم از ارجمندترین کارهایی است که شایستگان فن ترجمه آن را عرضه می‌کنند؛ آنان که زبان قرآن را می‌شناسند و از دانش فهم قرآن آن‌گونه که باید، برخوردارند. در طول تاریخ اسلام ترجمه‌هایی متین و دقیق به زبان فارسی از قرآن کریم در اختیار اهل ایمان نهاده شده است که از جمله آنها ترجمه‌های درخور تقدیر و تحسین دکتر سید علی گرامرودی و ترجمه فاضل عزیز و گرامی حسین استادولی است. دو ترجمه‌ای که بی‌شک از فاخرترین ترجمه‌ها به شمار می‌آیند؛ ترجمه‌هایی دقیق، روان، وفادار و شیوا.

زیبایی و ادیبانه بودن ترجمه جناب آقای گرامرودی علاوه بر دقت و روانی، مثال‌زدنی است و صلابت و استواری ترجمه جناب استادولی و بسیاری از افزوده‌های تفسیری و پانویشت‌ها تحسین‌برانگیز است. هر دو ترجمه ممتاز شناخته شدند و رتبه اول کتاب سال ۱۳۹۰ را کسب کرده‌اند؛ شناختی بجا و گزینشی بحق.

جناب استادولی در پی نوشت ترجمه می‌نویسد:

توقع می‌رود این ترجمه واجد مزایای ترجمه‌های پیشین و فاقد نقایص و معایب آنها باشد. البته این هدفی است که در نظر بوده، اما تا چه اندازه توفیق حاصل کرده است، داوری را بر عهده اهل نظر و متخصصان فن می‌نهم.

جناب دکتر گرامرودی در پی نوشت با اذعان به مصون نبودن ترجمه خویش از خطاهای احتمالی خواسته‌اند ترجمه‌شان نقد شود. نه تنها این دو بزرگوار که همه مترجمان بر این باورند که کار بشری به‌ویژه ترجمه قرآن نمی‌تواند تمام عیار باشد و لغزشی در آن دیده نشود.

این مقال بر آن است که ضمن مقایسه دو ترجمه یادشده به بررسی آنها بپردازد و چنان‌که به قول برخی از دوستان قرآن‌پژوه، ترک اولایی دیده شد، آن را یاد کند و هدف آن است که گامی هر چند کوتاه در ارتقای ترجمه‌ها به سوی صلابت بیشتر برداشته شود.

گفتنی است که چاپ سوم ترجمه جناب آقای استادولی و چاپ دوم ترجمه جناب آقای گرامرودی در اختیار بود و نقد و بررسی بر اساس این دو چاپ صورت گرفته است.

سوره حمد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿١﴾ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٢﴾ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿٣﴾ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ﴿٤﴾ إِيَّاكَ نَعْبُدُ
وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴿٥﴾ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿٦﴾ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا
الضَّالِّينَ ﴿٧﴾

آیه ۱: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

گرمارودی: به نام خداوند بخشنده بخشاینده.

استادولی: به نام خداوند بخشنده مهربان.

بررسی: «الرَّحْمٰن» وصف مبالغه از «رَحْمَة» است و «رَحْمَة» بخشش از سرِ مهربان است. بنابراین ترجمه «الرَّحْمٰن» به «بخشنده» که در این دو ترجمه آمده است، مبالغه بودن در بخشش را منعکس می کند؛ ولی از سرِ مهربان بودن را نمی رساند. البته از آن رو که برای «الرَّحْمٰن» در فارسی معادلی که همه معنا را برساند یافت نمی شود، می توان این کاستی را نادیده گرفت.

ترجمه های یاد شده «الرَّحِیْم» را متفاوت معنا می کنند: «بخشاینده». «مهربان». «حُسن ترجمه اول در این است که همچون آیه که «رحمان» و «رحیم» از یک مصدر گرفته شده اند، ترجمه نیز آن دورا از یک ریشه آورده است. برخلاف ترجمه دوم که این همسانی در آن رعایت نشده است. شاید دلیل این باشد که ترجمه دوم «رحیم» را صفت مشبیه دانسته و «مهربان» را با صفت مشبیه همخوان ترمی داند، در حالی که «بخشاینده» معنای اسم فاعلی دارد.

درباره اینکه «رحیم» وصف مبالغه یا صفت مشبیه باشد دو نظریان شده است. عده ای از مفسران همچون امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان^۱ و شیخ طوسی در التبیان^۲ و ابن عاشور در التحریر و التنویر^۳ و عده ای از لغت شناسان همچون فیومی در المصباح المنیر^۴ تصریح می کنند که «رحیم» وصف مبالغه است. از سیبویه نیز حکایت شده است که «رحیم» وصف مبالغه است.^۵ ابن منظور از جوهری حکایت می کند که «رحمان» و «رحیم» هر دو از صیغه های مبالغه اند.^۶ برخی از مفسران همچون علامه طباطبایی بر این باورند که رحیم صفت مشبیه است.^۷ به نظر می رسد در این مورد تبعیت از اهل لغت و مفسرانی همچون طبرسی و ادیبانی چون سیبویه که متخصص در لغت و ادبیات عرب شناخته شده اند، اولی است؛ به ویژه که دانشمندان علم صرف تصریح می کنند که صفت مشبیه از فعل لازم گرفته می شود^۸ و بی گمان «رَحِمَ» فعلی متعدی است. در عین حال صفت مشبیه شمردن آن را نمی توان بر مترجم خرده گرفت؛ زیرا در میان مفسران و اهل لغت بی طرفدار نیست.

۱. بخشنده کسی که می بخشد و داد و دهش بسیار می کند. (لغتنامه دهخدا)

۲. مجمع البیان، ج ۱، ص ۹۰.

۳. التبیان، ج ۵، ص ۲۸۶.

۴. التحریر و التنویر، ج ۱، ص ۱۶۸.

۵. المصباح المنیر، ج ۲، ص ۲۲۳.

۶. الکشاف، ج ۲، ص ۵۶۱.

۷. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۳۱.

۸. المیزان، ج ۱، ص ۱۸.

۹. النحو الوافی، ج ۳، ص ۲۸۵.

جناب آقای استاد ولی در پانوش تذکرمی دهد که مطابق قواعد می بایست «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، «گسترده رحمت همی مهربان» ترجمه شود. گویی منظور ایشان از قواعد این است که «الرَّحْمَنِ» وصف مبالغه از رحمت و «الرَّحِيمِ» صفت مشبیه از آن مصدر است که حاکی از دوام و ثبوت می باشد. بنابراین مناسب است که اولاً در هر دو معنای رحمت آورده شود. ثانیاً به «مهربان» قید «همی» افزوده شود تا حاکی از دوام باشد، ولی از آن رو که ترجمه «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به «بخشنده مهربان» معمول شده است، همین را برمی گزیند و آن دقت را لازم نمی شمرد.

آیه ۲: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

گرمارودی: سپاس، خداوند، پروردگار جهانیان را.

استاد ولی: سپاس و ستایش ویژه خدای یکتا پروردگار جهانیان است.

بررسی:

۱. ترجمه نخست «حمد» را سپاس و ترجمه دوم آن را «سپاس و ستایش» معنا می کند. از دیدگاه اهل لغت هر دو معنا درست است؛ چون «حمد» در معنای ثنا (ستایش) و نیز شکر (سپاس) به کار می رود. البته علمای لغت شناس تصریح می کنند که حمد عام و شکر خاص است؛^۱ یعنی در حمد کافی است که حمدشونده کار نیکی کرده باشد، ولی شکر آن گاه است که کار نیک نعمتی برای شکرکننده به شمار آید. بنابراین حمد را همواره می توان ستایش معنا کرد، ولی آنجا که کار نیک نعمتی برای حمد کننده به حساب نیاید، نمی توان آن را شکر (سپاس) معنا کرد؛ مانند:

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ (اسراء: ۱۱۱)

گرمارودی: بگو سپاس خداوند را که نه فرزندی گزیده است و نه او را در فرمانروایی انبازی است!

استاد ولی: بگو سپاس و ستایش ویژه خدایی است که فرزندی نگرفته و در ملک و پادشاهی شریکی ندارد.

در این آیه خدا از آن رو که فرزندی نگرفته است و شریکی ندارد و کمک کاری برای او نیست، بایسته حمد و ثنا دانسته شده است، ولی از آن رو که این ویژگی ها نعمتی برای انسان به شمار نمی آید، نمی توان «حمد» در این آیه را به «سپاس» که معادل شکر است معنا کرد. بنابراین ترجمه جناب آقای گرمارودی جای ایراد دارد و ترجمه آقای استاد ولی نیز که «حمد» در این آیه را به «سپاس و ستایش» معنا می کند، موجه به نظر نمی رسد. بهتر آن بود که در اینجا به «ستایش» ترجمه می شد، نه «سپاس» و نه «سپاس و ستایش».

۲. آقای گرمارودی جمله «الْحَمْدُ لِلَّهِ» در سوره حمد را انشایی و آقای استادولی آن را خبری معنا می‌کند؛ چراکه عبارت «سپاس خداوند پروردگار جهانیان را» در فارسی قالب برای انشای سپاس است و عبارت «سپاس و ستایش ویژه خدای یکتا، پروردگار جهانیان است» قالب برای اخبار از حمد و سپاس است. هر دو معنا برای «الْحَمْدُ لِلَّهِ» در اینجا رواست، ولی در مواردی خبری بودن آن متعین است؛ مانند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» در آغاز سوره انعام:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ
يَعْدِلُونَ.

گرمارودی: سپاس خداوند را که آسمان‌ها و زمین را آفرید و تاریکی‌ها و روشنایی را پدید آورد. آن‌گاه کافران برای پروردگار خود هم‌تا می‌تراشند.

از آن رو انشای حمد در اینجا مناسب نیست که آیه در مقام استدلال بر توحید است و در مقام استدلال انشای حمد و مانند آن جایگاهی ندارد. بنابراین ترجمه آقای گرمارودی از «الْحَمْدُ لِلَّهِ: سپاس خداوند را» که به صورت انشایی است موجه نیست.

نکته دیگر اینکه بعید می‌نماید که خداوند سپاس‌گویی خود باشد؛ یعنی ابراز کند که از خود سپاس‌گزارم که چنین و چنان کردم یا این و آن را دارم. پس در آیاتی که حامد خداوند است، ترجمه حمد به سپاس مناسب نیست. مانند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ. (سَبَأ: ۱)

گرمارودی: سپاس خداوند را که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن اوست.
استادولی: سپاس و ستایش خدای یکتا راست که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن اوست.

بی‌گمان ملکیت خدا بر آسمان‌ها و زمین نعمتی برای خدا به حساب نمی‌آید. پس «حمد» در اینجا نمی‌تواند به معنای شکر و سپاس باشد. علاوه بر اینکه سپاس‌گزاری خدا از خود موجه نمی‌نماید. آری ثنا و ستایش خداوند از خویش معقول است. در دعاها می‌خوانیم:

جَلَّ ثَنَاؤُكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ^{۱۱}

بنابراین مناسب آن بود که «حمد» در این آیه ثنا و ستایش ترجمه شود، نه «سپاس» که آقای گرمارودی آورده و نه «سپاس و ستایش» که آقای استادولی آورده است.

۳. «رَبِّ الْعَالَمِينَ» صفت برای «الله» است و به دلیل حمد الهی اشاره دارد؛ چراکه صفت مشعر به

علیت است؛ یعنی از آن روستایش از آن خداست که او پروردگار جهانیان است، ولی ترجمه‌های مذکور هیچ اشعاری به این معنا ندارند.

آیه ۴: مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ.

گرمارودی: مالک روز پاداش و کیفر.

استادولی: دارنده روز جزا.

بررسی: تفاوت چشمگیری میان دو ترجمه دیده نمی‌شود. از یک نظر ترجمه نخست اولویت دارد و آن روشن‌تر بودن معنا برای مخاطب عام است و اختصار، اولویت ترجمه دوم است. اگرچه اختصار در ترجمه قرآن آن‌گاه مطلوب است که با هدف ترجمه که تفهیم معنا به مخاطب است سازگار باشد.

آیه ۵: إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ.

گرمارودی: تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم.

استادولی: [بار الها] تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم.

بررسی: هردو ترجمه «استعانة» مصدر «نَسْتَعِينُ» را یاری جستن معنا می‌کنند، ولی بهتر آن بود که یاری خواستن یا یاری طلب کردن را معادل آن قرار می‌دادند؛ چراکه جستجوکردن غالباً در معنای تلاش کردن برای یافتن و به دست آوردن، تفحص کردن و کاوش کردن به کار می‌رود، در حالی که استعانت از خدا تلاش کردن برای به دست آوردن یاری خدا و تفحص و کاوش کردن برای آن نیست، بلکه مجرد درخواست کردن است.

آیه ۶: اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.

گرمارودی: راه راست را به ما بنمای.

استادولی: ما را به راه راست هدایت کن.

بررسی: در ترجمه اول «هدایه» در «اهدنا» نشان دادن و به اصطلاح ارائه طریق معنا شده است، ولی بهتر، بلکه متعین است که هدایت در اینجا توفیق دادن و راهبری کردن و مانند اینها معنا شود؛ چراکه هدایت در اینجا ایصال به مطلوب است، نه ارائه طریق؛ زیرا خداوند آن‌گونه که باید، با بعثت پیامبران و فرستادن کتاب‌های آسمانی به‌ویژه ارسال پیامبر(ص) و فرورستادن قرآن کریم راه درست را به بهترین وجه نشان داده است و در راهنمایی بشر هیچ چیزی را فروگذار نکرده است و معنا ندارد چیزی را که خدا به بهترین وجه در اختیار بشر نهاده است از او درخواست شود. این ترجمه در موارد بسیاری هدایت را که ایصال به مطلوب است ارائه طریق معنا می‌کند؛ مانند:

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ. (بقره: ۲۷۲)

گرمارودی: رهنمود آنان با تون نیست، بلکه خداوند است که هر کس را بخواهد راهنمایی می‌کند.

این در حالی است که رهنمودن و راهنمایی کردن مردم بر عهده پیامبر و وظیفه الهی اوست. چگونه ممکن است خدا به آن حضرت بفرماید راه نمودن آنها بر عهده تون نیست که خود به آن حضرت فرمود:

إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

گرمارودی: بی‌گمان تو به راهی راست راهنمایی می‌کنی.

پیشنهاد این است که هدایت در آیات قرآن آن‌گاه که ایصال به مطلوب است به رهبری کردن، به راه آوردن، در مسیر نهادن و مانند اینها معنا شود. پس اگر در ترجمه آیه ۲۷۲ بقره نوشته شود: «برتو نیست که آنان را به راه درست بیاوری (ایمان را در قلبشان نهی)» یا «برتو نیست که آنان را در راه درست بنهی [بلکه بر عهده توست که آنان را راه بنمایی]» ایرادی به وجود نمی‌آید.

مترجم گرامی آقای گرمارودی در پاورقی ترجمه دیگری را برای «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» عرضه می‌کند: «ما را به راه راست استوار بدار». ترجمه مزبور در صدد رفع این ایراد است که کسی که سوره حمد را می‌خواند و خدا را با صفات یاد شده در این سوره می‌شناسد و به توحید عبادی و افعالی رسیده است، انسانی هدایت یافته است و معنا ندارد که درخواست هدایت کند. بنابراین باید گفت که مراد از «هدایت» در «اهْدِنَا» پایداری بر هدایت است، نه اصل هدایت.

درستی این ترجمه در گرو آن است که در لغت و ادبیات اثبات شود که فعل در معنای ثبوت برفعل به کار می‌رود؛ چنان‌که بر قدرت برفعل و اراده برفعل و اشراف برفعل به کار می‌رود،^{۱۲} ولی اهل ادب و لغت این معنا را برای فعل یاد نکرده‌اند.

آقای استاد ولی «اهْدِنَا» را «هدایت کن» ترجمه می‌کند. از آن‌رو که هدایت کردن در فارسی در ایصال به مطلوب نیز به کار می‌رود، بر ترجمه ایرادی وارد نیست. البته خواننده خود باید به فراست دریابد که مراد از هدایت در اینجا ایصال به مطلوب است، نه ارائه طریق که بعید است مخاطب عام به این معنا توجه کند.

آیه ۷: صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ.

گرمارودی: راه آنان که به نعمت پرورده‌ای، که نه برایشان خشم آورده‌ای و نه گمراه‌اند.
استاد ولی: راه آنان که نعمتشان دادی (مانند انبیا و اولیا) که آنان نه کسانی هستند که

مورد خشم قرار گرفته اند (مانند یهود) و نه گمراه اند (مانند نصارا).

بررسی: نکته مثبت و در خور تحسین در هر دو ترجمه آن است که برخلاف بسیاری از مترجمان به جایگاه نحوی «غیر» توجه شده است و آن صفت یا بدل بودن «غیر» برای «الَّذِينَ» است، در حالی که بسیاری از مترجمان که «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ...» را چنین ترجمه کرده اند: «نه راه کسانی که بر آنان خشم گرفتی»، در این نوع ترجمه ها «غیر» همانند «لا»ی عاطفه معنا شده است و کلمه «صراط» نیز در عبارت مقدر شمرده شده است که هیچ کدام موجه نیست.^{۱۳} گویی عبارت این گونه است: «صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ لَا صِرَاطَ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا صِرَاطَ الضَّالِّينَ»؛ مانند اینکه گفته شود: «رَأَيْتُ زَيْدًا لَا خَالَدًا»، در حالی که آیه نظیر این عبارت است: «لَا أُحِبُّ مُسْلِمًا غَيْرَ مُجَاهِدٍ» یا مانند این آیه: «فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ» در آن جویبارهایی از آبی است که نمی گندد». (گرمارودی)

اما تفاوت دو ترجمه: ۱. بی گمان ترجمه نخست خوش خوان تر و دریافت معنا از آن آسان تر است. ۲. در ترجمه دوم یهود از مصادیق «مغضوب علیهم» و نصارا از مصادیق «ضالین» شمرده شده است. این معنا چندان وجیه نیست؛ زیرا اولاً سوره حمد نخستین سوره^{۱۴} یا از سوره های نخستین است که در مکه نازل شد^{۱۵} و در آن زمان، پیامبر (ص) هیچ مواجهه ای با آنان نداشت و از آنان در آن زمان دعوتی به اسلام نکرد تا بر اثر نپذیرفتن مغضوب خدا شوند یا گمراه نامیده شوند؛ و اگر ناظر به گذشته آنها باشد، نمی توان نه همه یهود را مغضوب دانست و نه همه نصارا را گمراه.^{۱۶} ثانیاً تقابل «مغضوب علیهم» و «ضالین» نشان می دهد که گروهی مورد خشم قرار گرفتند، در حالی که گمراه نبودند؛ یعنی راه درست را شناختند و حقیقت را دریافتند، ولی نپذیرفتند. اینان مورد خشم الهی هستند و در مقابل گروهی هستند که به عللی حق را نیافتند. در نتیجه گمراه بودند، ولی از آن رو که قاصر بودند نه مقصر، مورد خشم الهی قرار نگرفتند و این دو صورت هم در یهود یافت می شود و هم در نصارا و هم در غیر آنان.

شاید روایاتی که در تفسیر این آیه آمده است منشأ این تفسیر باشد، در حالی که برخی از روایات «مغضوب علیهم» را ناصبی ها و ضالین را یهود و نصارا تفسیر می کند.^{۱۷} اگر بناست به روایاتی در ترجمه و تفسیر این آیه تمسک شود، نباید روایت ذیل را از نظر دور داشت:

«غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» اسْتِعَاذَةٌ مِنْ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُعَانِدِينَ الْكَافِرِينَ الْمُسْتَخْفَيْنِ بِهِ وَيَأْمُرُهُ وَنَهْيِهِ؛ «وَلَا الضَّالِّينَ» اغْتِصَامٌ مِنْ أَنْ يَكُونَ مِنَ الَّذِينَ ضَلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ مِنْ غَيْرِ مَعْرِفَةٍ

۱۳. رک به: البحر المحیط، ج ۱، ص ۵۲.

۱۴. رک به: مجمع البیان، ج ۱۵، ص ۶۱۳.

۱۵. رک به: التحریر و التنویر، ج ۱، ص ۱۳۴.

۱۶. رک به: سوره آل عمران: آیه ۱۱۳ و ۱۹۹.

۱۷. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۰۷.

وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا.^{۱۸}

مفاد روایت

وقتی انسان می‌گوید: «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» در حقیقت به خدا پناه می‌برد از اینکه در زمره عناد و رزان کفری‌شده‌ای باشد که امر و نهی خدا را سبک می‌شمردند و چون «وَلَا الضَّالِّينَ» می‌گوید، به خدا تمسک می‌جوید از اینکه جزء دسته‌ای باشد که بدون شناخت از راه او منحرف شده و می‌پندارند که کاری نیک می‌کنند.

این روایت به روشنی تقابل «مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ» و «ضَالِّينَ» را نشان می‌دهد که ضالین را کسانی می‌داند که حق را نشناخته‌اند، ولی مغضوبین آنان‌اند که به‌رغم شناخت حق با آن به مخالفت برخاسته‌اند.

سوره بقره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْم ذَلِكِ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ۝ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۝ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ۝ أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝

آیه ۱: ذَلِكِ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

گرمارودی: این (آن) کتاب (است که) هیچ تردیدی در آن نیست.

استادولی: این کتاب با عظمت شکی در آن نیست (که از سوی خدا نازل شده و) رهنمودی برای پروا پیشگان است (زیرا تنها کسانی از رهنمود آن بهره می‌جویند که در راه پاک‌گی گام نهند).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بررسی: جمله «ذَلِكِ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ» چند وجه ادبی را برمی‌تابد؛ از جمله، «ذَلِكِ» مبتدا و «الْكِتَابِ» عطف بیان و «لَا رَيْبَ فِيهِ» خبر مبتدا. دیگر وجه، «ذَلِكِ الْكِتَابِ» مبتدا، و خبر و جمله «لَا رَيْبَ فِيهِ» حال برای «الْكِتَابِ». نگاه به ترجمه نخست با توجه به محتوای پرانتزها (این آن کتاب است که هیچ تردیدی در آن نیست) بر اساس وجه اول ادبی است و با حذف پرانتزها (این کتاب هیچ تردیدی در آن نیست) برابر دومین وجه ادبی است.

درباره این ترجمه دو گونه قضاوت می‌شود: ۱. چون تلقی عموم این است که آنچه در پرانتز و مانند آن است افزوده مترجم است، چنین قضاوت می‌کنند که مترجم با افزودن پرانتزها معنای آیه را تغییر داده است؛ چون معنای آیه با توجه با پرانتزها و بدون در نظر گرفتن آنها متفاوت است. ۲. مترجم با فراست و هنرمندانه هر دو وجه ادبی آیه را منعکس کرده است.

ترجمه جناب آقای استاد ولی خواننده را به چند نکته توجه می دهد: ۱. به کارگیری اسم اشاره دور (ذَلِكْ) برای اشاره به نزدیک برای بیان عظمت مشا‌زالیه است. ۲. مقصود از نبود شک در قرآن، نبود شک در الهی بودن آن است. ۳. قرآن برای هدایت همگان است، ولی پاکان از آن بهره می برند؛ یعنی «لام» در «للمتقين» «لام» منفعت است، نه «لام» تعلیل.

بر نکات یاد شده ایرادی وارد نیست، ولی این پرسش مطرح می شود که چرا در موارد مشابه این توضیحات نیامده است؛ مانند آیات نخستین سوره نمل:

تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ * هُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ.

استاد ولی: اینها آیات قرآن و کتابی روشن است که هدایت و بشارت برای مؤمنان است.

«تِلْكَ» در اینجا نظیر «ذَلِكْ» در سوره بقره است، ولی در ترجمه آن قید عظمت نیامده است و نیز «هُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ» نظیر «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ» در سوره بقره است، ولی توضیح مزبور در آن نیامده است. همچنین در مواردی که قرآن با وصف «لَا رَيْبَ فِيهِ» آمده، بیان نشده است که از چه حیث در آن تردید نیست؛ مانند آیه ذیل:

تَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنَ رَبِّ الْعَالَمِينَ. (سجده: ۲)

استاد ولی: شرح و تفصیل (احکام و دستورات الهی) است، شکی در آن نیست و از سوی پروردگار جهانیان است.

نکته: در این ترجمه دقتی دیده می شود که در بسیاری از ترجمه ها از آن غفلت شده است و آن این است که در این ترجمه «مِن رَّبِّ الْعَالَمِينَ» قید و متعلق «لَا رَيْبَ فِيهِ» شمرده نشده است که اگر چنین بود، بایستی عبارت این گونه می بود: «لَا رَيْبَ فِيهِ أَنَّهُ مِنَ رَبِّ الْعَالَمِينَ». پس این قبیل ترجمه ها: «در آن هیچ تردیدی نیست که از سوی پروردگار جهانیان است» موجه نیست.

آیه ۳: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ.

گرمارودی: همان کسانی که «غیب» را باور و نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم می بخشند.

استاد ولی: آنان که به غیب ایمان دارند و نماز را برپا می دارند و از آنچه روزی آنان کرده ایم (از مال و جاه و علم، در راه خدا) انفاق می کنند.

بررسی: هر دو ترجمه «الْغَيْبِ» را به «غیب» که به معنای پوشیده و نهان است معنا می کنند. بی تردید مخاطب از آن معنایی دریافت نمی کند و از خود می پرسد ایمان به پوشیده و نهان که از صفات از تقوای پیشگان است به چه معناست؟ آیا نهانی خاص مورد نظر است یا همه نهان ها؛ اگر نهانی

خاص باشد، آن چیست؟ و اگر همه نهان‌ها باشد نمی‌تواند از صفات تقوایبشگان به شمار آید؛ چون باورداشتن یا باورنداشتن به اکثر قریب به اتفاق نهان‌ها رابطه‌ای با تقوایبشگی ندارند.

جناب آقای استاد ولی به این ابهام توجه نشان می‌دهد و در پاورقی می‌نویسد:

یعنی امور نامحسوس و نادیدنی مانند خدا، روح، قیامت و فرشتگان؛ و امور محسوس ولی نادیده مانند مهدی موعود(ع).

در این پاورقی برای «الغیب» دو معنا یاد می‌کند: ۱. چیزهایی که به حس نمی‌آیند و دیده نمی‌شوند. ۲. چیزهایی که محسوس هستند، ولی دیده نمی‌شوند. آن‌گاه چند مصداق برای معنای اول و یک مصداق برای معنای دوم یاد می‌کند.

این توضیح تا حدودی از ابهام می‌کاهد، ولی آن را نمی‌زداید؛ زیرا مترجم محترم مصداق را با کلمه «مانند» بیان می‌دارد و این نشان می‌دهد مصداق دیگری هم هست. بنابراین این سؤال باقی می‌ماند که مصداق دیگر چیست؟ وانگهی فرشتگان و قیامت را از امور نامحسوس و نادیدنی به شمار آوردن موجه نیست؛ چون قیامت را پس از چندی همگان خواهند دید. قیامت نیز همچون دیگر حوادث آینده است که اکنون دیده نمی‌شود و آن‌گاه که روی داد، همگان آن را می‌بینند. علاوه بر این ایمان به آخرت در آیه ۴ آمده است: «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمُؤْمِنِينَ». پس بعید است که قیامت از مصداق «الغیب» در جمله «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» باشد. فرشتگان نیز به تصریح قرآن قابل رؤیت هستند که خدا فرمود:

لَقَدْ رَأَوْا نَزْلَةَ أُخْرَىٰ *عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ: سوگند که او (پیامبر) جبرئیل را در فرودی دیگر نیز [در چهره حقیقی اش] مشاهده کرد * نزدیک آن درخت کُنار که در انتهای آسمان‌هاست. ^{۱۹} (نجم: ۱۳ و ۱۴)

مترجم گرامی «روح» را نیز از مصداق غیب شمرده است، ولی معلوم نیست مراد از روح چیست. اگر مراد روح انسانی باشد، با این مشکل مواجه است که در هیچ آیه‌ای ایمان به روح انسانی از صفات مؤمنان و تقوایبشگان به شمار نیامده است.

به نظر می‌رسد در آیه ابهامی نیست تا نیاز به این تفسیرها و تعیین مصداق مبتنی بر حدس و مانند آن باشد؛ زیرا «ال» در «الغیب» استغراق صفات است و «الغیب» در اینجا به معنای غیب کامل و مطلق است که یک مصداق هم بیشتر ندارد و آن خداوند متعال است؛ چراکه دیگر نهان‌ها نسبی هستند. مرحوم بلاغی به این نکته توجه داشته و در معنای آیه نوشته است:

«ای پیامبر، متقیان همان کسانی هستند که به غیب (همان غیب مطلق، یعنی خدای پوشیده از

ابصار و انظار) می‌گوند.»^{۲۰}

آیه ۵: **أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.**

گرمارودی: آنان از (سوی) پروردگارشان به رهنمودی رسیده‌اند و آنان‌اند که رستگارند.
استادولی: آنان از سوی پروردگار خویش هدایتی خاص یافته‌اند و آنان‌اند که رستگارند.

بررسی: هردو ترجمه در بیان «عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ» با آیه فاصله گرفته‌اند و در حقیقت مفاد آیه را بیان کرده و برخلاف رویه به ترجمه مفهومی و به تعبیر دیگر به ترجمه آزاد روی آورده‌اند.

توضیح: در آیه شریفه نوعی تشبیه دیده می‌شود. هدایت به مرکب یا بلندایی تشبیه شده است که متقیان بر آن قرار گرفته‌اند و این معنا را می‌رساند که هدایت یافتگان به هدایت الهی پیش روی خود را به خوبی می‌نگرند و راه را از بیراهه تشخیص می‌دهند. این معنا در ترجمه‌های مذکور دیده نمی‌شود.

جناب آقای گرمارودی در پاورقی به این فاصله اعتراف می‌کند و می‌نویسد:

در اصل «انان بر رهنمودی از پروردگار خویش‌اند». گویی چون این عبارت در فارسی معمول و متعارف نیست، مترجمان را واداشته است که آن را برنگزینند و به ترجمه مفهومی و آزاد روی آورند.

آیه ۶: **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْتَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.**

گرمارودی: بی‌گمان بر کافران برابر است؛ چه بیمشان دهی یا بیمشان ندهی، ایمان نمی‌آورند.

استادولی: بی‌شک آنان که کفر ورزیدند [و بر کفر خود اصرار می‌ورزند، مانند ابوجهل و امثال او] بر آنها یکسان که بیمشان دهی یا بیمشان ندهی، ایمان نخواهند آوردند.

بررسی: درباره آیه این پرسش خودنمایی می‌کند که چگونه خداوند می‌فرماید هشدار پیامبر بر کافران بی‌اثر است، در حالی که بسیاری از کافران در پی تلاش آن حضرت ایمان آوردند. وانگهی اگر خدا بفرماید: «انذار پیامبر در کافران بی‌ثمر است»، این سؤال مطرح است که چرا خداوند پیامبر را به رسالت فرستاد؟! ترجمه نخست نه در متن ترجمه و نه در پاورقی به پاسخ این سؤال نپرداخته است، ولی جناب آقای استادولی با توضیحی کوتاه در صدد پاسخ به شبهه یادشده است. ایشان اشاره می‌کنند که مراد از کافران نه همه آنها، بلکه کسانی‌اند که بر کفرورزی اصرار دارند.

این پاسخ به نظر قانع‌کننده نیست؛ زیرا اولاً تقیید کفر به اصرار بر کفر از کجا و به چه دلیل است؟ یعنی خصوص اصرار از کجا برمی‌آید. اگر روا باشد برای درست کردن معنای آیه هر مترجم و مفسری از پیش خود قیدی به آیه بیفزاید، کسی را رسد که بگوید مراد کافران حرام‌خوارند یا کافرانی‌اند که دستشان به

خون آلوده است یا کافرانی حرام زاده اند یا ... علاوه بر این، اصرار بر کفر چه تعریفی دارد؟ آیا کسی که سه بار یا ده بار یا صد بار که دعوت به ایمان شد و نپذیرفت، مصر بر کفر است یا اگر یک ماه یا دو ماه یا سه سال دعوت پیامبر را قبول نکرد، اصرار بر کفر دارد؟ این در حالی است که بسیاری از کافران سالیانی دعوت پیامبر را نپذیرفتند و با آن حضرت مبارزه کردند، ولی سرانجام ایمان آوردند. بنابراین قیودی مانند اصرار، لجاجت، عناد و ... اگر بر مشکل معنا نیفزاید، نمی تواند مشکل آیه را حل کند.

حل واقعی مشکل را باید از درون آیه برآورد، نه با قیودی حدسی که برای آن نمی توان تعریفی عرضه کرد.

به نظر می رسد که توجه به کاربرد «الذین» و دیگر موصولات راهگشا باشد. موصولات مانند «الف» و «لام» دو نوع کلی عهد و جنس دارند. «الذین» در اینجا جنس نیست تا شامل همه کافران بشود و مفسر و مترجم برای رفع اشکال قید و قیودی مانند اصرار یا لجاجت یا عناد را از پیش خود به آیه اضافه کند. وقتی «الذین» عهد باشد، به افرادی خاص که پیامبر (ص) آنها را می شناسند اشاره دارد. گویی خداوند به پیامبر می فرماید که آن افراد یا آن گروه از کفر پیشگان راهی برای اصلاحشان نیست. پس وقت خویش را مصروف آنها نکن که ثمری ندارد. به دیگران بپرداز باشد که هشدار هایت در آنها اثر بخشد.

آیه ۷: خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

گرمارودی: خداوند بر دل ها و بر شنوایی آنان مهر نهاده و بر بینایی های آنها پرده ای است و عذابی سترگ خواهند داشت.

استاد ولی: خداوند [به کیفر اصرارشان بر کفر] بر دل و گوش آنان مهر نهاده (دریچه آن را به روی حق بسته) و بر دیدگان نشان پرده ای است [که حق را نادیده می گیرند] و عذابی بزرگ دارند.

بررسی

تفاوت دو ترجمه: در ترجمه آقای گرمارودی «سمع» شنوایی و «ابصار» بینایی ها ترجمه شده است و در ترجمه دوم «سمع» گوش و «ابصار» دیدگان معنا شده است. هر دو ترجمه از پشتوانه لغوی برخوردارند. ابن منظور می نویسد:

السَّمْعُ: حِسُّ الْأُذُنِ ... وَالسَّمْعُ أَيْضاً الْأُذُنُ.^{۲۱}

و راغب می نویسد:

الْبَصَرُ يُقَالُ لِلجَارِحَةِ النَّاطِرَةِ ... وَلِلْقُوَّةِ الَّتِي فِيهَا.^{۲۲}

۲۱. لسان العرب، ج ۸، ص ۱۶۲.

۲۲. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۲۷.

ولی آقای گرمارودی در آیات مشابه، کلمات «سمع» و «بصر» را همسان معنا نمی‌کند؛ از جمله در ترجمه آیه ۱۰۸ سوره نحل: «أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ» می‌نویسد: «آنان کسانی هستند که خداوند بردل‌ها و گوش و دیدگان‌شان مهر نهاده است». در این آیه «سمع» گوش و «أبصار» دیدگان ترجمه شده است.

در ترجمه آقای گرمارودی «سمع» همواره مفرد و «ابصار» جمع ترجمه شده است. با اینکه «سمع» مشترک لفظی میان مفرد و جمع است. جوهری می‌نویسد:

السَّمْعُ: سَمِعَ الْإِنْسَانُ، يَكُونُ وَاحِدًا وَجَمْعًا: سمع گوش انسان است که هم مفرد است و هم جمع.^{۲۳}

بنابراین سمع در آیات قرآن به اتکای قرینه مفرد یا جمع معنا می‌شود. در اینجا از آن رو که «سمع» قرین «قلوب» و «ابصار» به صورت جمع آمده است، معنای جمع دارد. پس مفرد معنا کردن آن در صورتی که «أبصار» جمع معنا شود، اگر نادرست نباشد، دقیق به شمار نمی‌آید.

آقای استادولی در ترجمه آیه مورد بحث چند افزوده تفسیری دارند که به نظر وجیه نمی‌آید:

۱. [به کیفر اصرارشان بر کفر]. در آیه قبل گذشت که هیچ قرینه‌ای نیست که بیان کند عامل کفرورزی این گروه از کافران که هشدارهای پیامبر در آنها بی‌اثر است، اصرار آنها بر کفرورزی است. وانگهی اینها از روز اول که به ایمان دعوت شدند، اصرار بر کفر داشتند. چگونه آن روز بردل و گوششان مهر و بر دیده‌شان پرده بود؟!]

۲. بود و نبود این توضیح: (دریچه آن را به روی حق بسته) در معنای آیه تأثیری ندارد. نه مشکلی را می‌زداید و نه معنای جمله را آشکارتر می‌کند.

۳. این توضیح: [که حق را نادیده می‌گیرند] به نوعی با معنای جمله «وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ: بر دیدگان‌شان پرده‌ای است» ناسازگار است؛ زیرا اگر بر دیدگان پرده باشد حق را نمی‌بینند، نه اینکه آن را می‌بینند و نادیده می‌گیرند.

آیه ۸: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ.

گرمارودی: و برخی از مردم می‌گویند: به خداوند و روز واپسین ایمان آورده‌ایم، با آنکه آنان مؤمن نیستند.

استادولی: و برخی از مردم [که منافق‌اند و دل و زبان‌شان هماهنگ نیست] گویند: به خداوند و روز واپسین ایمان داریم، حال آنکه ایمان ندارند.

بررسی: هر دو ترجمه رسا و دقیق است و ایرادی به آن وارد نیست.

جناب آقای استادولی در پاورقی این جمله را دارند:

علت آنکه ایمان به خدا و روز قیامت را مطرح می‌کنند و سخنی از ایمان به پیامبر (ص) به میان نمی‌آورند، آن است که همین اعتراف آنها در محضر آن حضرت، خود اعتراف به نبوت آن حضرت است و ذکر آن خالی از فصاحت و بلاغت خواهد بود، نه آنکه ایمان به آن حضرت موضوعیت نداشته باشد.

این توضیح نشان می‌دهد که ایشان در آیه شبهه و مشکلی را می‌نگرد و توضیح یاد شده پاسخ آن مشکل است. گویی چون ایشان آیه را درباره منافقان دانسته‌اند، چنان‌که در ترجمه به آن تصریح شده است، این سؤال خودنمایی می‌کند که چرا منافقان ایمان به خدا و روز قیامت را یاد کرده‌اند، ولی ایمان به پیامبر را ابراز نکرده‌اند. با اینکه ابراز دروغین ایمان به پیامبر شکل دهنده نفاق است. خلاصه پاسخ ایشان: ابراز ایمان به خدا و روز قیامت در محضر پیامبر اعتراف به رسالت پیامبر است. پس لازم نبود که ایمان به پیامبر را ابراز کنند، بلکه آوردن آن خلاف فصاحت و بلاغت بود؛ چون امری آشکار بود.

این پاسخ مبتنی بر این است که ابرازکنندگان ایمان در محضر پیامبر (ص) ابراز ایمان کرده باشند، در حالی که نشانه‌ای بر این معنا نیست. ثانیاً اگر فرض شود که برخی از پیروان ادیان الهی مانند یهود که متهم بودند به اینکه به خدا و آخرت ایمان ندارند، چنان‌که در آیه ۲۹ سوره توبه آمده است، نزد پیامبر ابراز کنند که چنین نیست که ما به خدا و آخرت ایمان نداشته باشیم، هرگز از آن بر نمی‌آید که به رسالت پیامبر اعتراف کرده باشند. وانگهی آیه ۴۷ سوره نور که به روشنی نشان می‌دهد که در محضر پیامبر ابراز ایمان می‌کنند، به ایمان به پیامبر تصریح می‌کنند:

وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ.
استادولی: و [منافقان] می‌گویند: به خدا و پیامبر ایمان آوردیم و گوش به فرمانیم. آن‌گاه پس از آن گروهی از آنان روی می‌گردانند و آنان آن‌گونه که باید، مؤمن نیستند.

پس نمی‌تواند ابراز ایمان به خدا و آخرت و ابراز ایمان به رسالت در محضر پیامبر خلاف فصاحت و بلاغت باشد. این مشکل که چرا ابرازکنندگان ایمان از ایمان به پیامبر سخن نگفته‌اند، دغدغه برخی از مفسران نیز شده است و درصد حل آن برآمده‌اند که البته از عهده آن برنیامده‌اند.^{۲۴}

حل مشکل آن است که نظر مشهور را درباره این آیه و آیات بعد نادیده بگیریم و به دلیل اینکه آیه رکن اساسی نفاق، یعنی ایمان به پیامبر را نیاورده است، به این باور برسیم که آیه درباره منافقان نیست.

آیه ۹: يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ .

گرمارودی: با خداوند و با کسانی که ایمان دارند فریب می‌ورزند؛ در حالی که جز خود را نمی‌فریبند و در نمی‌یابند.

استادولی: با خداوند و کسانی که ایمان دارند فریبکاری می‌کنند؛ حال آنکه جز خود را نمی‌فریبند و آگاه نیستند.

بررسی: هر دو ترجمه رسا و متین است؛ جزاینکه میان «يُخَادِعُونَ» و «يَخْدَعُونَ» تفاوت معنایی ندیده و هر دو را یکسان معنا کرده‌اند. البته دیگر مترجمان نیز در ترجمه میان آن دو فعل تفاوتی را منعکس نکرده‌اند. گویی از آن روست که اهل لغت تفاوت معنایی میان آن دو نگذاشته‌اند، بلکه برخی تصریح می‌کنند که آنها به یک معنا هستند. ابن منظور می‌نویسد:

خَادَعَهُ مُخَادَعَةً وَخَدَاعًا وَخَدَعَهُ وَاخْتَدَعَهُ: خَدَعَهُ.^{۲۵}

ولی برخی از مفسران بر این باورند که «خَادَع» از باب مفاعله با «خَدَع» از باب ثلاثی در اصل معنا برابرند؛ با این تفاوت که در باب مفاعله تأکید نهفته است،^{۲۶} ولی از آن رو که در معنای لغت اختلاف هست، نمی‌توان بر مبنای یک معنا بر مترجم یا مفسر ایرادی داشت.

آیه ۱۰: فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ.

گرمارودی: به دل بیماری ای دارند و خداوند بر بیماریشان افزود و برای دروغی که می‌گفتند، عذابی دردناک خواهند داشت.

استادولی: در دل هایشان بیماری ای [از شک و نفاق] است. خدا هم بر بیماریشان افزوده (به‌کیفر نفاقشان موجبات کفر و نفاقشان را بیشتر فراهم آورده) و عذابی دردناک دارند به‌کیفر آنکه دروغ می‌گفتند.

بررسی: «فاء» در «فَزَادَهُمُ...» در اینجا نقشی اساسی در معنای آیه دارد؛ زیرا اینکه خدا بر بیماری نامبردگان می‌افزاید را نتیجه بیماری خودشان می‌شمرد؛ یعنی چون بیمار دل بودند، خدا بر بیماری آنان افزود. نظیر آیه ۵ سوره صف:

فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ.

گرمارودی: چون (از حق) بگشتند خدا دل هایشان را بگردانید.

ترجمه نخست به کلی این معنا را نادیده می‌گیرد و «فاء» را «واو» معنا می‌کند (به دل بیماری ای دارند و

۲۵. لسان العرب، ج ۸، ص ۶۳.

۲۶. التحرير والتنوير، ج ۱، ص ۲۷۲.

خداوند بر بیماریشان افزود)، ولی ترجمه دوم این معنا را با کلمه «هم» در عبارت «خدا هم بر بیماریشان افزود» بازتاب می دهد. علاوه بر این در توضیح می نویسد: «به کیفر نفاقشان موجبات کفر و نفاقشان را بیشتر فراهم آورده».

هر دو ترجمه جمله «في قلوبهم مَرَضٌ» را به حسب ظاهرش زمان حال معنا می کنند (به دل بیماری ای دارند). از سوی «زاد» فعل ماضی است. بنابراین این پرسش به ذهن متبادر می شود که چگونه کاری که در گذشته انجام شده مسبب چیزی است که اکنون وجود دارد. گویی همین مشکل موجب شده است که مترجمان «فاء» را «واو» معنا کنند و از رابطه سبب و مسببی دو جمله «في قلوبهم مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» چشم پوشی کنند.

پیشنهاد این است که جمله اسمیه «في قلوبهم مَرَضٌ» به قرینه جمله بعد ماضی معنا شود. در این صورت می توان رابطه سبب و مسبب را بی هیچ اشکالی منعکس کرد: «در دلشان مرضی بود. از این رو خدا بر بیماری آنان افزود یا خدا مرضی دیگر بر آنان افزود».

هر دو ترجمه جمله «فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» را این گونه معنا می کنند: «فَرَّادَ اللَّهُ مَرَضَهُمْ»؛ یعنی به جای «خدا مرضی دیگر بر آنها افزود» می نویسند: «خدا بیماری آنها را افزود». این جابجایی ناموجه نیست؛ زیرا در «مرضًا» دو وجه ادبی تصور می شود: ۱. «مرضًا» تمیز مبدل از مفعول به باشد. ۲. «مرضًا» مفعول دوم شمرده شود. ترجمه ها نظریه وجه اول داشته اند، ولی تکرار «مرضًا» و آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر آیت آن است که مراد از «مرضًا» مرضی دیگر است و «مرضًا» مفعول دوم است، نه تمیز.

آقای گرمارودی در پانویست برای «فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» ترجمه دیگری را نیز آورده اند: «و خداوند بر بیماریشان افزایش داد!»

این ترجمه مبتنی بر این است که فعل «زاد» انشایی و دعایی باشد؛ مانند:

قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ. (عَبَسَ: ۱۷)؛

گرمارودی: مرگ بر آدمی! چه ناسپاس است!

بر این فرض اشکال ماضی بودن «زاد» حل می شود؛ چراکه فعل ماضی انشایی مضارع معنا می شود. در نتیجه ضرورت ندارد «في قلوبهم مَرَضٌ» ماضی معنا شود، ولی اشکال منعکس نکردن ترتب جمله «فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» بر «في قلوبهم مَرَضٌ» باقی می ماند.

آیه ۱۱: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ.

گرمارودی: و چون به ایشان گفته شود در زمین تباهی نورزید، می گویند جز این نیست که ما مصلحیم.

استادولی: و چون به ایشان گفته شود در زمین فساد مکنید (اسرار مسلمانان را به کفار باز مگویید)، گویند: ما فقط اصلاح کننده ایم.

بررسی: جناب آقای استادولی «لا تُفسدوا! فساد مکنید» را به «اسرار مسلمانان را به کفار باز مگویید» تفسیر می کند که به نظر وجیه نمی نماید؛ چون قرینه ای آن را اقتضا نمی کند و اگر در برخی از تفاسیر یا روایات یا اسباب نزول آمده باشد، باید آن را از مصادیق شمرد، نه تفسیر آیه و اگر نظر مترجم گرامی بیان مصداق باشد، باید عبارت را به گونه ای دیگری آورد تا تفسیر تلقی نشود. البته این پس از آن است که آیات این بخش درباره منافقان باشد که اثبات آن دشوار است؛ وگرنه «اسرار مسلمانان را به کفار باز مگویید» حتی مصداق «لا تُفسدوا فی الأرض» هم نمی تواند به شمار آید.

آیه ۱۲: **أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ.**

گرمارودی: آگاه باشید! آنانند که تبهکارند اما در نمی یابند.

استادولی: هشدار که آنان فقط افسادکننده اند ولی [از وضع و عاقبت خود] آگاه نیستند.

بررسی: هر دو ترجمه از جمله مذکور به دلیل معرفه بودن مبتدا و خبر و ضمیر فصل معنای حصر فهمیده و آن را در ترجمه منعکس کرده اند. جناب آقای گرمارودی آن را حصر صفت بر موصوف معنا می کند: «آنانند که تبهکارند» که مقتضای حصر نیز همین است، ولی از عبارت جناب آقای استادولی نوع حصر بر نمی آید؛ چراکه «آنان فقط افسادکننده اند» می تواند به این معنا باشد: «آنان فسادگرند نه غیر آنان» (حصر صفت بر موصوف) و می تواند به این معنا باشد: «آنان فسادگرند، نه اصلاحگر» (حصر موصوف بر صفت). کاش ایشان مانند آیه ۵ معنا می کردند: «أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ: آنانند که رستگارند».

در ترجمه آقای استادولی متعلق محذوف از «لا يَشْعُرُونَ» با جمله: «از وضع و عاقبت خود» بیان شده است؛ یعنی مراد از «لا يَشْعُرُونَ» این نیست که آنان نمی دانند که فسادگرند؛ چون اگر ندانند کارشان فسادگری است، معذوره به شمار می آیند، بلکه مقصود این است که آنان از فرجام شومی که برای خود رقم می زنند بی خبرند. این معنا می تواند درست باشد؛ یعنی احتمالی موجه است. البته معنای کلمه «وضع» در عبارت ایشان چندان روشن نیست.

آیه ۱۳: **وَإِذَا قِيلَ لَهُم آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا اتُّمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ.**

گرمارودی: و چون به آنان گویند که مانند (دیگر) مردمان ایمان بیاورید می گویند: آیا ما چون کم خردان ایمان بیاوریم؟ آگاه باشید! آنان خود کم خردند، اما نمی دانند.

استادولی: و چون به آنان گویند که ایمان بیاورید چنان که مردم دیگر ایمان آورده اند گویند: آیا ایمان بیاوریم چنان که ابلهان ایمان آورده اند؟ هس دار که آنان خود ابله اند، ولی نمی دانند.

بررسی: ۱. هر دو ترجمه «الناس» را با اختلاف در تعبیر «دیگر مردمان» معنا می‌کنند. با این تفاوت که آقای گرمارودی «دیگر» را در پراگماتیک و آقای استادولی آن را در متن قرار می‌دهد. به هر حال اگر معنای آیه این باشد که مترجمان آورده‌اند، این اشکال پیش می‌آید که چنین نبود که دیگر مردمان ایمان آورده باشند؛ چراکه جمعیت مسلمانان به هنگام نزول این آیه در قیاس با دیگر مردمان چیزی به حساب نمی‌آمدند. چطور خداوند می‌فرماید دیگر مردمان ایمان آورده‌اند شما هم ایمان بیاورید؟ این خلاف واقعیت است. بنابراین مخاطبان را رسد که بگویند: کجا دیگر مردمان ایمان آورده‌اند؟ نسبت مؤمنان به غیرمؤمنان که ناچیز است.

اشکال از آنجا شکل می‌گیرد که مترجمان به «أل» در «الناس» توجه نشان نداده‌اند و آن را جنس گرفته‌اند و ناگزیر شده‌اند که با افزودن کلمه «دیگر» آن را به نوعی موجه کنند، در حالی که «ال» در «الناس» عهد حضوری یا ذهنی است و به مسلمانان اشاره دارد؛ یعنی: «آن مردم» یا «این مردم». پس اگر آیه این‌گونه ترجمه شود: «چون به آنان گویند که مانند این مردم ایمان بیاورید...» خود بیانگر خویش است و نیاز به افزودن مترجمان ندارد. همچنین است «ال» در «السُّفَهَاء» در جمله «كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ»؛ یعنی «چنان‌که این کم‌خردان ایمان آورده‌اند».